

گفت‌وگو با محمدرضا عبدالملکیان؛

از تهران شهریار و نیما تا کوچ معلم

تهران در صدسال گذشته علاوه بر این که محل شکل‌گیری عمده حوادث تاریخی و اجتماعی بوده، محل پرورش بسیاری از شاعران و ادیبان نیز بوده است. شاعران و ادیبانی که همچون حوادث تاریخی، تأثیر عمیقی بر روند ادبیات معاصر گذاشته‌اند.

به گزارش سایت خبری پرسون، تهران در صدسال گذشته علاوه بر این که محل شکل‌گیری عمده حوادث تاریخی و اجتماعی بوده، محل پرورش بسیاری از شاعران و ادیبان نیز بوده است. شاعران و ادیبانی که همچون حوادث تاریخی، تأثیر عمیقی بر روند ادبیات معاصر گذاشته‌اند. به همین دلیل در آخرین ماه‌های آخرین سال قرن، سراغ محمدرضا عبدالملکیان، شاعر شناخته‌شده کشورمان رفتیم که حضور پررنگی در سال‌های بعد از انقلاب در جریانات و تصمیمات ادبی تهران داشته است. عبدالملکیان که متولد سال ۱۳۳۱ در نهاوند است از شاعران نوگو و نوجوی عصر انقلاب محسوب می‌شود. او طی بیش از ۳۰ سال فعالیت شعری علاوه بر چاپ و انتشار چند عنوان مجموعه شعر، عهده‌دار مسؤولیت‌های گوناگون فرهنگی و ادبی نیز بوده است که مدیرعاملی دفتر شعرجوان، عضویت در هیات‌مدیره انجمن شاعران ایران و عضویت در شورای عالی خانه هنرمندان از جمله آنهاست.

ما آخرین روزها را در آخرین سال قرن پشت سر می‌گذاریم و شاید کم‌کم باید خودمان را آماده کنیم که یک جمع‌بندی از صد سال گذشته در حوزه شعر و ادبیات به دست بدهیم. اگر بخواهیم مروری بر سده اخیر داشته باشیم آیا منطقی هست که گونه‌ای با تقسیم‌بندی شهری با محوریت پایتخت کشور را مد نظر قرار دهیم؟

این موضوع از یک منظر شدنی است؛ به این سبب که اگر کشورهای دیگر را هم در نظر بگیریم، به این علت که پایتخت‌ها معمولا محل استقرار استعدادهای هنری و مرکز نشر آثارشان هستند. به این شکل که استعدادهایی که عموماً برای مناطق گوناگون کشور هستند با سکونت در پایتخت‌ها، از امکانات نشر هنرشان بهره می‌برند. پاریس در سه‌چهار قرن اخیر این ویژگی را داشته است؛ لندن هم به همین معنا محل رشد و بالندگی نویسندگان و هنرمندان در قرن‌های مختلف بوده است.

درست است که تهران قدمت زیادی دارد، اما از سابقه شهرنشینی مانند پاریس، لندن و برخی پایتخت‌های مشهور دیگر ندارد. ما قبل از تهران ری را داریم که قرن‌های متمادی دارای مرکزیت بوده است و در آثار گوناگون ادبی شاهد حضور چشمگیر ری در زمینه‌های مختلف از جمله ادبیات و دانش‌های دیگر هستیم.

همان‌طور که می‌دانیم در سال ۱۱۶۴ آغامحمدخان قاجار تاج سلطنت ایران را بر سر گذاشت و تهران را به‌عنوان پایتخت معرفی کرد. تهران آن روزگار حدود ۲۵ هزار نفر جمعیت داشت و به‌تدریج توسعه و رشد پیدا کرد که اوج شکوفایی در دوره قاجار زمان ناصرالدین‌شاه اتفاق افتاد. ناصرالدین‌شاه چون یک دوره سلطنت طولانی هم داشت، تهران را به سبب مبانی شهری توسعه داد و علاوه بر آن زمینه و امکان مناسبی برای ظهور و بروز هنرمندان مستعدی فراهم کرد که در سطح کشور پراکنده بودند.

ناصرالدین‌شاه چون یک دوره سلطنت طولانی هم داشت، تهران را به سبب مبانی شهری توسعه داد و علاوه بر آن زمینه و امکان مناسبی برای ظهور و بروز هنرمندان مستعدی فراهم کرد که در سطح کشور پراکنده بودند.

از این زمان که بگذریم و به سده اخیر که برسیم چهره‌های مطرح شعر حدود ۶۰ - ۵۰ سال اخیر را که مرور می‌کنید، می‌بینید عمدتاً اصالت تهرانی ندارند. هرکدام از اقلیم دیگری آمدند و در پایتخت رشد کردند. برای مثال نیما از یوش آمد و در تهران رشد و بالندگی پیدا کرد و... خیلی از هنرمندان رشته‌های دیگر هم به همین معنا.

در یک قرن اخیر چهره شاخصی را نمی‌توانید نام ببرید که از آبخور فضای فرهنگی تهران بهره‌مند نشده باشد. آنهایی که در دورست‌ها ماندند کنار رفتند یا بالندگی چشمگیری نداشتند. به همین دلیل تنها استعدادهایی که امکان مهاجرت به تهران را داشتند در اینجا رشد کردند. هر اسمی را بخواهیم نام ببریم تماماً این ویژگی را داشتند.

جالب این‌که چند سده قبل از تهران، شهری به نام اصفهان به‌عنوان پایتخت صفویه محل نشو و نمای هنرمندان شده و در قرن ۱۰ و ۱۱ و به‌خصوص دوره شاه‌عباس مکتب اصفهان شکل گرفته و دارای هویت می‌شود.

بله، سبک هندی یا اصفهان که در شعر می‌گویند به این سبب بود که رشدشان در اصفهان اتفاق افتاد. بخش عمده‌ای از اینها به هند مهاجرت کردند که شاعران اهل قلم خیلی مشهوری شدند و سبک هندی را شکل دادند.

باین حال ما نمی‌توانیم اسم تهران را به‌عنوان یک مکتب ببریم اما قطعاً محل شکل‌گیری و بالندگی شعر و ادبیات و هنرهای دیگر در یکی دو قرن اخیر در تهران بوده است.

در همین دوران معاصر خودمان منوچهر آتشی از جنوب به تهران می‌آید و رشد و بالنده می‌شود و بخشی از فرهنگ جنوب را هم به اینجا می‌آورد، نیما بخش عمده‌ای از فرهنگ مازندران را با خود می‌آورد و از طریق آثارش در تهران منتشر می‌کند، اخوان به همین معنا خراسان را در تهران و ادبیات روزگار ما عرضه و سرمایه‌گذاری می‌کند، همچنین شهریار با این‌که تهران‌نشین نبود اما بخش عمده‌ای از فعالیت فرهنگی و هنری و محل بروز و ظهورش در تهران است و می‌بینید حیدرآباد که به زبان ترکی است و مجموعه درخشانی است در تهران دارای پایگاه و اعتبار می‌شود.

پس تهران از نظر شما دارای هویت فرهنگی مستقل نیست، با این‌که در ۱۰۰ سال اخیر کانون تحول بوده...

بله. این نکته را اضافه کنم که ما در ادبیات‌مان در چند قرن گذشته بزرگ‌ترین نقش را در گسترش و پرورش شعر ملک‌الشعرهای دربار برعهده داشتند. این در قرون متمادی قابل بررسی است و در دوران قاجار هم می‌بینیم فتحعلی‌خان صبا ملک‌الشعرای زمان خودش بود که در کتاب از صبا تا نیما بر

نقش تعیین‌کننده او تأکید شده است. معمولاً شعرایی که می‌خواستند در حوزه شعر تثبیت شوند و موقعیت پیدا کنند باید به نحوی به شعرای شناخته شده دربار متصل می‌شدند.

اما این سنت در ۱۰۰ سال اخیر دچار تحول می‌شود و نقش پایتخت و محل زندگی شاعران و نویسندگان در شهرت و توسعه فعالیت‌هایشان پررنگ می‌شود.

در شعرهای این قرن معمولاً می‌بینیم گریز از شهر و فریبی که در پایتخت وجود دارد بسیار پررنگ است. شاعری مانند علی معلم با این‌که در تهران بالنده می‌شود اما مسئله کوچ را مطرح می‌کند و در شعر او گریز از شهر بسیار مشهود است. حتی در سال‌های گذشته هم این گریز از شهر بسیار پررنگ در شعر شاعران به چشم می‌خورد که عموماً هویتی فرهنگی برای تهران قائل نیستند. دلیل چیست و آیا ضرورتی دارد برای این مشکل نظریه یا جریانی شکل بگیرد؟

شهر و روستایی که در شعر مطرح می‌شود از دو منظر قابل بررسی است؛ یکی از منظر اقلیمی و دیگر از منظر فرهنگی. روستا را به معنای اصالت به‌کار می‌گیرند. روستایی که در شعر علی معلم هست بیشتر چنین ماهیتی دارد. روستای شعر او روستای کشت و کار و کشاورزی نیست ...

و البته نه آن روستایی که مولوی می‌گوید ده مرو ده مرد را احمق کند / عقل را بی‌نور و بی‌رونق کند...

بله. در واقع روستا به معنی روستانشینی نیست. تعریفی که از روستا داریم به سبب ذات پاک روستانشینان است. یگانگی و پاکی و محبت و مهربانی که جزو خصایص روستاییان در مقابل فریبکاری‌های شهری قرار داشته است. این روستا پیام‌آور چنین معنایی است.

شعر علی معلم در یک معنا ریشه در خراسان دارد. وقتی کویر دکتر شریعتی را می‌خوانید ردپای این اثر را به‌خوبی در شعر او مثنوی‌های چشم‌نواز و دلنوازش می‌بینید. کویر دکتر شریعتی ذات پاک کویری بودن است که به هیچ چیز دلبستگی ندارد.

شعر علی معلم در یک معنا ریشه در خراسان دارد. وقتی کویر دکتر شریعتی را می‌خوانید ردپای این اثر را به‌خوبی در شعر او مثنوی‌های چشم‌نواز و دلنوازش می‌بینید. کویر دکتر شریعتی ذات پاک کویری بودن است که به هیچ چیز دلبستگی ندارد.

البته در مورد بازگشت به اصل می‌شود به تفصیل از آن صحبت کرد اما می‌خواهیم در مورد وفاداری به اقلیم و خاکی که در آن زندگی می‌کنیم و مایه رشد و پرورش شاعر می‌شود صحبت کنیم. چرا این گریز از شهر در آثار شاعران ریشه دوانده؟ شاعر در تهران زندگی می‌کند و از تمام مواهب زندگی از جمله دسترسی‌ها، نشر و ... در این پایتخت بزرگ استفاده می‌کند اما گریز از این فضا چه علتی دارد؟

تاریخ را که مرور می‌کنیم برای مثال چیزی که از نیشابور با جمعیت چشمگیر در عصر خودش می‌بینیم. همین‌طور تبریز و اصفهان و ... را می‌توان نام برد. تهران شهر نوین است و ویژگی این شهرهای بزرگ را ندارد. ستون‌های بزرگ فرهنگی را در تهران نداشتیم. مشاهیر ادبی از هر خطه‌ای که آمدند بخشی از فرهنگ آن خطه را به تهران آوردند. خیلی از خرده‌فرهنگ‌ها توسط شاعران دیگر آمده و به تهران اضافه شده است.

تهران هویت مستقل و شناخته‌شده‌ای با یک فرهنگ مستقل و تعریف‌شده نداشته و هنوز ندارد. در طی سده‌های بعد اگر بخواهد اتفاقی بیفتد بحث دیگری است. شهر باسابقه‌ای مثل لندن و پاریس و ... حتی تبریز، اصفهان و نیشابور خودمان را که بررسی کنید و در کنار تهران بگذارید خواهید دید که تهران این موقعیت را نداشته است. برای همین ادبیاتی که در تهران وجود دارد دستاورد هنرمندانی است که حاصل فرهنگ‌های دیگر هستند. تهران هویتی به آن معنا نداشته و نسل ما و نسل بعد از ما هم به یک معنا زاده تهران هستند. خب! کدام تهران؟ تهرانی که هویت مستقل ندارد و داشته‌های فرهنگی‌اش از مناطق مختلف آمده و در تلاطم است و هنوز مستقر نشده است و چشم‌انداز این دریا کدام فرهنگ است و هویت مستقلش چیست؟

پیش از این در مورد سپانلو صحبت کردید. درست است که او به شاعر تهران معروف شده، اما هویت تهران در شعر او تجلی ندارد. سپانلو کلیتی به نام تهران در شعرش متجلی است ولی من کلیتی که بیانگر هویت تعریف‌شده باشد و بتوان به‌عنوان شناسنامه تهران از آن یاد کرد در شعر او نمی‌بینم.

آیا تهران ظرفیت ایجاد مکتبی با عنوان خود را دارد؟

خیلی به این موضوع نیندیشیدم. به همین سبب اگر نظری مطرح شود پخته نیست. نمی‌توانم بگویم آیا یک اقلیم می‌تواند یک فرهنگ هم باشد یا نه؟ اما به‌عنوان یک خرده‌فرهنگ این قابلیت را دارد. برای تبدیل شدن به یک هویت نیازمند مطالعه و پژوهش است.

اما برای این موضوع بگذارید خاطره‌ای تعریف کنم. من سفری به مجارستان با گروهی از هنرمندان داشتیم. در آنجا دیدیم که کاخ‌ها و دیدنی‌های معماری زیادی وجود دارد. پرسیدم چرا این همه در اروپا کاخ و بناهای معماری داریم. گفتند: چون اروپا داشته‌هایش را هیچ‌گاه با دست خودش از بین نبرده. آنچه از بین رفته به دست دیگران یا در جنگ‌ها بوده است. بعد از جنگ جهانی هم سعی کردند همان شکل قبلی را بازسازی کنند.

در مقابل شما می‌بینید در فرهنگ شاهنشاهی هر سلسله‌ای که سرکار آمده اولین کارش این بود که آثار سلسله قبلی را یا مخدوش کند یا از بین ببرد. از سر اتفاق برخی آثار مثل تخت جمشید و نقش جهان اصفهان باقی ماندند که همواره در معرض آسیب بودند.

طنز ماجرا هم اینجاست که در اثر درخشان و تاریخی طاق‌بستان و در زمان قاجار نقش‌برجسته محمدعلی‌میرزا حک می‌شود که به نوعی پنجه بر صورت تاریخ است ...

بله اصولاً پادشاهان عموماً نگاه فرهنگی نداشتند. در دوره‌های اخیر هم شاهد همین بوده‌ایم. البته مدت کوتاهی است که توجه به فرهنگ و میراث تاریخی شکل گرفته است و همین مایه امید است. شعر و هنر ما همین گونه است که متأثر از عواملی هستند که در حوزه ادبیات تعریف نمی‌شوند. قدرت روی آن تأثیر می‌گذارد که بخشی از آن از بین برود یا بخشی تقویت شود.

مدیرانی که در شهر تهران هستند برای شکل‌گیری هویت مد نظر چه می‌توانند بکنند؟

من در سه چهار دهه اخیر در طرح‌ها و برنامه‌های فرهنگی و ادبی کشور حضور فعال داشتم. بگذارید به بخش کوچکی از تصمیمات تأثیرگذار اشاره کنم که آن را دیدم و لمس کردم. در تهران سرای محلات پایه‌گذاری شد تا سرمایه‌های فرهنگی در آنها شکل بگیرند.

اما مدیریت این سراها به مدیرانی سپرده شد که هیچ علاقه‌ای به فرهنگ و ادبیات نداشتند و از این جنس نیز نبودند. حتی در مدیریت فرهنگی و کلانشهر هم عموماً نگاه اجرایی است تا فرهنگی.

درحالی‌که حفظ و حراست و تثبیت فرهنگ به‌عنوان پیوست در کارهای اجرایی دیده نمی‌شود. بنابراین پیش از هر چیز اگر می‌خواهد جریانی شکل بگیرد می‌بایست مدیرانی به کار گرفته شوند که از جنس فرهنگ بوده و دغدغه فرهنگی داشته باشند.